



## تقریر درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجة الإسلام قادر بریسم	جلسه ۱	تاریخ	۱۴۰۱/۰۷/۰۶
عنوان ۱	حوزه های وظایف رهبری			
عنوان ۲	حوزه سوم: عدل سیاسی			
عنوان ۳	مبحث چهارم: اصول سیاست داخلی			
عنوان ۴	اصل چهارم: تأمین حقوق اجتماعی			
عنوان ۵	حق چهارم: حق تملک و ثبات مالکیت			
عنوان ۶	مبحث چهارم: حق تملک غیر مسلمانها در جامعه اسلامی			

### مقدمه

برای اینکه دوستان در فضای بحث قرار بگیرند و نظم بحث معلوم شود، یک فهرستی را از بخش آخر مباحث (مباحث وظایف رهبری<sup>۱</sup>) را بیان می کنیم. چونکه همچنان تحت این عنوان کلی، بحثمان را ادامه می دهیم. گفتیم از نگاه اسلام و نظام سیاسی اسلام مهمترین وظیفه رهبران، «اقامه عدل» است. خدای متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دستور می دهد:

﴿وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛

یا در آیه دیگر که وظیفه تمام رسولان را بیان می کند، می فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۳</sup>؛

و گفتیم که باید در همین مسأله (عدلی که حاکمان اسلامی باید در جامعه اجرا کنند) بحث کنیم.

۱. منظور از رهبری، دستگاه حاکمیت اسلامی است نه رهبر اصطلاح نظام.

۲. «و بگو: «به تمام کتابهایی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام و مأمورم در میان شما عدالت را اجرا کنم»؛ سوره شوری: ۱۵.

۳. ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند»؛ سوره حدید: ۲۵.

## حوزه‌های عدل

عدل حوزه‌هایی دارد. ما این بحث را در حوزه‌های مختلف عدل انجام دادیم:

### حوزه اول: عدل اقتصادی

بحث اول ما «عدل اقتصادی بود» بود. عدل اقتصادی را به طور مفصل ضمن عناوین زیر بحث کردیم:

۱. رابطه عدل و برابری؛
۲. رابطه عدل با تفاوت نیاز و استحقاق؛
۳. رابطه عدل با تفاوت‌های طبیعی؛
۴. رابطه عدل با تفاوت‌های اجتماعی.

### حوزه دوم: عدل اجتماعی

بعد رسیدیم به «عدل اجتماعی» یعنی عدل در روابط اجتماعی؛ که در آن مباحث زیر را بحث کردیم:

۱. نفی امتیازهای سیاسی؛
  ۲. نفی امتیازهای اجتماعی؛
  ۳. نفی امتیازهای قضائی و حقوقی؛
  ۴. نفی امتیازهای تعلیمی و آموزشی.
- نفی تمام امتیازهای ذکر شده، بر اساس تفاوت طبقاتی و اجتماعی است.

### حوزه سوم: عدل سیاسی

بعد از آن (عدل اجتماعی) به حوزه سوم یعنی «عدل سیاسی» رسیدیم که در آن چند بحث داشتیم:

مبحث اول: ضوابط و شرایط نصب و عزل مدیران؛

در این مبحث بیان کردیم که مدیران یا مدیریت یا وظایف مدیریتی دو قسم است:

۱. مدیریت تفویضی یا ولایت تفویض؛
۲. مدیریت تنفیذی یا ولایت تنفیذ.

و گفتیم که شرایط اینها با هم متفاوت است.

مبحث دوم: ضوابط حاکم بر رابطه مدیران ارشد با مدیران رده‌های پایین‌تر؛

مبحث سوم: روابط یا ضوابط حاکم بر رابطه مدیران بر عامه مردم؛

مبحث چهارم: اصول سیاست داخلی؛

در این مبحث، مطالب مفصلی بیان کردیم. و گفتیم که اصول سیاست داخلی، شامل چهار اصل است:

۱. استقلال و خودکفایی؛

۲. اقتدار و برتری؛
  ۳. ایجاد اعتماد و رضایت عمومی؛
  ۴. تأمین حقوق اجتماعی.
- ما در اصل چهارم یعنی تأمین حقوق اجتماعی داشتیم بحث می کردیم. و برای آن، هفت حق بیان کردیم:
۱. حق امنیت؛
  ۲. حق تأمین نیازمندیهای ضروری؛
  ۳. حق کار؛
  ۴. حق مالکیت؛ (بحث به اینجا رسید که در ادامه، به آن می پردازیم).
  ۵. حق ازدواج و تشکیل خانواده؛
  ۶. حق آموزش؛
  ۷. حق آزادی.
- از این حقوق، سه حق اول را بحث کردیم.

## حق مالکیت

- در این حق هم، ما چند مبحث را بحث کردیم و الآن در مبحث آخر هستیم.
- مبحث اول:** حق مالکیت نتیجه کار بود. یعنی هر کسی حق دارد نتیجه کار خودش را مالک شود.
- مبحث دوم:** حق ثبات مالکیت بود. یعنی وقتی کسی حق مالکیت داشته باشد، تا سببی از شرع نیامده، همچنان مالکیت برای شخص تداوم دارد حتی برای نسلهای بعد از او.
- مبحث سوم:** حق تملک زنان و کودکان؛
- مبحث چهارم:** حق تملک غیر مسلمانها در جامعه اسلامی.
- بحث ما به حق تملک غیر مسلمانها رسید و اجمالاً مباحثی مطرح کردیم. ولی روایات باب را یک یا دو روایت ذکر کردیم و از اینجا به بعد تکمله روایات را ذکر می کنیم.
- گفتیم که غیر مسلمین در جامعه اسلامی دو قسم هستند:
۱. معاهد؛
  ۲. اهل ذمه.

معاهد باشند یعنی بر مبنای قرارداد غیر قرارداد اهل ذمه در جامعه اسلامی زندگی می کنند. ممکن است مشرک باشند ولی طبق یک مصالحی، جامعه اسلامی با آنها قرارداد می بندد و برای آنها حقوقی قائل می شود. اما حقوق آنان طبق مصالح زمانی و مکانی قابل تغییر است. و بر اساس عقد قرارداد، حقوقشان تعیین می شود.

اما اهل ذمه، بعد از اینکه وارد در ذمه مسلمانان شدند، «لهم ما لنا و عليهم ما علينا». یعنی در حقوق شهروندی با ما برابرند. منتها در تکالیف یک مقدار تفاوت وجود دارد. مثلاً به جای خمس، از آنها جزیه دریافت می شود که البته طبق تحقیقی که کردیم، مقدار آن تقریباً نه دقیقاً معادل همان خمس و زکات می شود.

نکته دقیقی در اینجا وجود دارد و آن اینکه شرع اسلام به این دلیل، دریافت از اهل ذمه را جزیه می نامد نه خمس یا زکات، که خمس و زکات واجب تعبّدی هستند و در آنها قصد قربت شرط است. و چون قصد قربت و عبادت از غیر مسلمان ممکن نیست، لذا خمس و زکاتی از سوی آنها محقق نمی شود. چرا که شخص ذمی اسلام را قبول ندارد. لذا این تکالیف و اوامر الهی را قبول ندارد. اگر قبول کند که این، اوامر الهی است در حقیقت نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را پذیرفته و مسلمان می شود. حال اینکه فرض این است که شخص، غیر مسلمان است.

مسأله قصد قربت که در زکات و خمس شرط است، مسأله بسیار مهمی است. لذا بارها به مسئولین پیشنهاد دادیم که دولت به جای مالیات، از مردم خمس و زکات دریافت کند. چرا که شخص با قصد قربت پرداخت می کند و این باعث تزکیه نفوس و تهذیب روح اشخاص می شود. این مسأله آنچنان مهم است که امیرالمؤمنین علیه السلام به جایی زکاتش فرمود: اگر برای جمع کردن زکات رفتی با خشونت رفتار نکن، بلکه احترام بکن، بین مردم چه می خواهند و چه می گویند.

به اصل بحث برمی گردیم. و آن ذکر ادله روایی برای حق تملک غیر مسلمانها بود. دو روایت را قبلاً ذکر کردیم:

روایت اول: مرحوم شیخ به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«رُفِعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام رَجُلٌ مُسْلِمٌ اشْتَرَى أَرْضاً مِنْ أَرْضِي الْخُرَاجِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَهُ مَا لَنَا وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا مُسْلِمًا كَانَ أَوْ كَافِرًا لَهُ مَا لِأَهْلِ اللَّهِ وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ»؛

«أَرْضِي الْخُرَاجِ» یعنی زمین هایی که در اختیار و ملکیت غیر مسلمانان است. پس معلوم می شود که آنها (غیر مسلمانان) حق مالکیت دارند.

روایت دوم:

«مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: مَا هَذَا فَقَالُوا: يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ نَضْرِبُ قَالَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبِرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْ يَفْقُوَا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»؛<sup>۲</sup>

و اینک دنباله روایات باب را متذکر می شویم:

روایت سوم: صحیح زراره است که بخشی از آن را ذکر می کنیم؛ زراره از امام صادق علیه السلام سؤال می کند:

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب جهاد، أبواب جهاد العدو، باب ۷۱، ح ۶.

۲. تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۲۹۳.

«قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا حَدُّ الْجَزِيَّةِ عَلَى أَهْلِ الْكِتَابِ؟ وَهَلْ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مُوَظَّفٌ لَا يَتَّبِعِي أَنْ يَجُوزَ إِلَى غَيْرِهِ؟ فَقَالَ: ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يَأْخُذُ مِنْ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مَا شَاءَ عَلَى قَدَرِ مَالِهِ مَا يُطِيقُ...»<sup>۱</sup>؛

شاهد، «قَدَرِ مَالِهِ مَا يُطِيقُ» است؛ یعنی مالکیت دارد.

در ذیل همین روایت دارد که:

«وَلَيْسَ لِلْإِمَامِ أَكْثَرُ مِنَ الْجَزِيَّةِ إِنْ شَاءَ الْإِمَامُ وَضَعَ ذَلِكَ عَلَى رُءُوسِهِمْ وَلَيْسَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ شَيْءٌ وَإِنْ شَاءَ فَعَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَى رُءُوسِهِمْ شَيْءٌ...»؛

یعنی حاکم، جزیه را دو شکل می‌تواند معین کند:

الف: گاهی بر مبنای «سرانه» جزیه، معین می‌کند؛ یعنی هر نفر، این مقدار جزیه دارد؛

ب: و گاهی بر اساس «مال»، یعنی این مقدار مال، این مقدار جزیه دارد.

پس این هم دلیل می‌شود که شارع، مالکیت اینها (غیر مسلمانها) را اقرار کرده است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ